

تحلیل و ارزیابی قاعده «امکان اشرف»

aheydar6013@gmail.com

آحمد حیدر پور / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

غلامرضا فیاضی / استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۷/۰۵/۱۹

دریافت: ۹۶/۱۰/۰۶

چکیده

غرض اصلی از این نوشتار بررسی دلایل و مفاد قاعده «امکان اشرف» در فلسفه مشاء و حکمت متعالیه است. در این راستا آشکار خواهد شد که علاوه بر عدم تمامیت دلایل این قاعده، مفاد آن بدون استمداد از وحدت شخصی وجود پذیرفتنی نیست؛ زیرا دلایل مشهور قاعده، همگی مبتنی بر استحاله صدور کثیر از واجب تعالی و کفایت امکان ذاتی ممکنات برای صدور از واجب تعالی است؛ درحالی که اولاً این دو مبنا با یکدیگر ناسازگارند و ثانیاً طبق نظر نهایی صدرالمآلهین و محققان، صدور کثیر از واجب تعالی ممکن است؛ اما مفاد این قاعده مستلزم تسلسل است و قواعد و مبانی فلسفی تا قبل از ظهور حکمت صدرایی قادر به حل این معضل نبوده‌اند. صدرالمآلهین نیز برای حل آن چاره‌ای جز تمسک به وحدت شخصی وجود نیافته است. استدلال بر این قاعده از طریق عین ربط بودن معلول به علت هستی بخش نیز راهی است که حکمت متعالیه برای اثبات آن هموار ساخته است. تتبع بسیار، فراوانی مدارک، تقریر صورت منطقی استدلال و نگاه منتقدانه از ویژگی‌های این نوشتار است.

کلیدواژه‌ها: قاعده الواحد، قاعده امکان اشرف، فلسفه مشاء، حکمت متعالیه، وحدت شخصی وجود، قاعده النفس فی وحدتها کل القوی.

مفاد قاعده امکان اشرف که از فروع استحاله صدور کثیر از واجب‌تعالی (قاعده الواحد) است (ر.ک: صدرالمতألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۴) آن است که: «در مراتب وجود ممکن اشرف ضرورتاً بر ممکن اخس مقدم است پس اگر ممکن اخسی موجود شده باشد ممکنی که اشرف از آن است قبل از آن موجود شده است» (همان). گاه در معرفی آن به برخی لوازم آن اشاره کرده و گفته‌اند: «جواد حق و فیاض مطلق، اخس را ایجاد نمی‌کند درحالی‌که اشرف را ترک کرده باشد، بلکه فیض وجودش مستلزم «الاشرف فالاشرف» است (صدرالمتألهین، ۱۳۰۲ق، ص ۱۶۱). یا گفته‌اند: «هر موجودی که صدورش از مبدأ نخستین مقدم باشد ذاتش شریف‌تر و وجودش قوی‌تر است» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۳۲). یکی از لوازم این قاعده را گاه آن دانسته‌اند که صادر اول کامل‌تر و شریف‌تر از همه ممکنات است (همان، ص ۲۵۸) و گاه اینکه صادر اول کامل‌ترین و شریف‌ترین موجود ممکن است. یعنی کامل‌تر و شریف‌تر از صادر اول قابل‌تصور نیست (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۲).

اثبات جواهر عالم قدس مانند عقول و نفوس مجرد، اثبات مثل نوریه و ارباب‌انواع (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۵) و ترتیب مراتب نظام خیر در درجات صدور و وجود، از فروع این قاعده و مبتنی بر آن شمرده شده است (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۸۰).

شیخ‌اشراق که معتقد است فطرت به وقوع «الاشرف فالاشرف» شهادت می‌دهد (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳۴) با استناد به این قاعده گفته است تصور عالمی کامل‌تر از آنچه هم‌اکنون موجود است امکان ندارد؛ زیرا واجب‌تعالی اشرف ممکن را ترک نمی‌کند تا اخس را انجام دهد (سهروردی، ۱۳۷۹، ص ۹۱) و به خاطر آنکه مسائل فلسفی بسیار زیادی مبتنی بر این قاعده است، آن را «دعامه‌عرشیه» نامیده است (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۱). میرداماد و صدرالمتألهین نیز معتقدند این قاعده برهانی، بسیار شریف است و فواید و خیرات و برکات بسیار دارد (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۴).

۱. تاریخچه قاعده «امکان اشرف»

قاعده «امکان اشرف» را نخستین بار معلم اول در کتاب *السماء و العالم* است با این تعبیر به کار برده: «یجب أن یعتقد فی العلویات ما هو أکرم» (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۲۵۲) و *افلوطین اسکندرانی* در *أثولوجیا* از او تبعیت کرده است. پس از او *ابن‌سینا* در مواضعی از *تسفا و تعلیقات* آن را به کار برده است. و در دیگر کتب و رسائلش ترتیب نظام وجود و بیان سلسله بدو و عود را بر این قاعده بنا نهاده است. سپس شیخ‌اشراق در بیشتر کتاب‌هایش مانند *مطارحات، تلویحات، حکمة الاشراف، الواح عمادیه، هیاکل نوریه، پرتونامه و یزدان‌بخش* اهمیت فراوانی به این قاعده داده است (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳۴ و ۴۳۵؛ ج ۲، ص ۱۵۴؛ ج ۴، ص ۲۲۷). وی از این قاعده در اثبات عقول و مثل نوریه و ارباب‌انواع و برخی دیگر مسائل استفاده کرده است. سپس شهرزوری در کتاب *شجرة الهیه* (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۳۹-۳۴۰) از او تبعیت کرده و آن را به طور کامل شرح داده است و در نهایت میرداماد

و صدرالمتألهین در آن تحقیق کرده و اشکالاتی را از آن دفع کرده‌اند (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۲-۳۷۴؛ صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۴، تعلیقه ۴۸).

۲. شرایط و حدود قاعده

برخی فیلسوفانی که این قاعده را معتبر دانسته‌اند، جریان قاعده را مشروط به دو شرط برشمرده‌اند:

۱. ممکن اخس و اشرف در ماهیت نوعی اتحاد داشته باشند؛
۲. ممکن اخس و اشرف از عالم ابداع یعنی عالم فوق عالم کون و فساد و حرکت باشند (رک: صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۸-۲۴۹).

صدرالمتألهین شرط اول را نه لازم می‌داند نه صحیح؛ و معتقد است فیلسوفان با گرایش به اصالت ماهیت یا تباین موجودات، اتحاد اشرف با اخس در ماهیت نوعی را شرط دانسته‌اند تا امکان موجود اشرف را که از مقدمات اثبات قاعده است، احراز کنند؛ زیرا بر اساس این دو نگرش، احراز امکان موجود اشرفی که با اخس تغایر ماهوی داشته باشد به سبب فقدان دلیل ممکن نیست. وی بر آن است که احراز امکان اشرف، به جز شرط کردن اتحاد نوعی اشرف با اخس، از راه نظریه اصالت وجود و تشکیک نیز ممکن است؛ زیرا از آنجاکه وجود حقیقت واحد و دارای مراتب است، حکم آن حقیقت واحد در همه ماهیات و افراد آنها جاری است. چون تکرر ماهیات نوعی و افراد آن ماهیات، از تفاوت افراد آن حقیقت واحد در کمال و نقص و تفاوت آنها در امور خارج از ذاتشان نشئت گرفته است. مقصود صدرا آن است که چون وجود حقیقتی واحد و دارای مراتب است، ممکن نیست که بعضی مراتبش ممکن باشد و برخی مراتب ممکن نباشد. به عبارت دیگر چون اخس و اشرف در حقیقت بسیط وجود متحدند و این حقیقت امکان دارد، تمام افرادش ممکن است. براین اساس اشتراط اتحاد ماهوی اخس و اشرف برای احراز امکان اشرف لازم نیست، بلکه اساساً صحیح نیست؛ زیرا هر نوع مجردی منحصر در فرد است و بنابراین اتحاد ماهیت در مجردات محال است. پس با وجود اختلاف اخس و اشرف در ماهیت نوعی امکان اشرف محرز و قاعده جاری خواهد بود (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۷).

وی اگرچه در ابتدا شرط دوم را لازم دانسته است، ولی در نهایت آن را نیز مردود می‌داند. چنان که یک جا نوشته است:

اگرچه در عالم کون و فساد ممکن است از جهت اعداد و زمینه‌سازی اخس زماناً و طبعاً مقدم بر اشرف شود (مانند تقدم نطفه بر حیوان، و تخم مرغ بر مرغ، و دانه بر درخت، و عنصر بر جماد)، ولی اگر به‌دقت نظر شود، آشکار می‌شود که ذاتاً و به حسب ایجاد، شریف مقدم بر خسیس است و فضل و کمال از آن چیزی است که از جهت ایجاد ذاتاً مقدم باشد و نقص از آن چیزی است که از جهت ایجاد ذاتاً متأخر باشد. و اگر به اشیا و ترتیب حقیقی و ذاتی آنها نظر کنی خواهی دید که دائماً شریف بر خسیس مقدم است (همان، ص ۲۴۹).

از سوی دیگر در جایی عدم جریان قاعده در عالم کون و فساد را به ظن و گمان فیلسوفان نسبت داده است (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۲۰۶-۲۰۷) و بالاخره در نهایت تصریح می‌کند که این قاعده مانند قاعده امکان اخس در عالم کون و فساد نیز جاری است ولی تنها به حسب انواع نه به حسب حال هر شخص (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۵ ص ۳۴۳).

۳. اختلاف در موضوع قاعده «امکان اشرف»

بسیاری از عباراتی که در توضیح مفاد و مجرای قاعده «امکان اشرف» به کار رفته است برعمومیت مجرای قاعده نسبت به همه موجودات یا همه موجودات مجرد یا سلسله طولی موجودات مجرد دلالت می‌کند. برخی از این عبارات در ابتدای مقاله ذکر شد؛ چنان که شیخ اشراق نوشته است: فطرت به وقوع موجودات به ترتیب اشرفیت (الاشرف فالاشرف) شهادت می‌دهد (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳۴) و میرداماد نوشته است: «هر ممکنی که در عالم امر و ابداع موجود باشد، ممکنی که اشرف از آن باشد، قبل از آن بالفعل موجود و متقدم بر آن است» (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۲).

وی در جای دیگر آن را مختص به سلسله طولی موجودات می‌داند و در سلسله عرضی، صدور اشرف و اخس در مرتبه واحد را جایز، بلکه واقع دانسته و نوشته است: «مجرداتی که در یک درجه و مرتبه از حیثیات مختلف عقول صادر می‌شوند در کمال و نقص متفاوت هستند، و در بین آنها صدور موجود شریف‌تر مقدم بر صدور خسیس‌تر نیست؛ چنان که عقل دوم و نفس نخستین و جرم فلک اقصی که از جهت کمال و نقص و شرافت و خست متفاوت هستند در یک درجه و مرتبه از حیثیات متفاوت عقل اول صادر می‌شوند» (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۹-۳۸۰).

لوازمی نیز که فیلسوفان بر این قاعده متفرع کرده‌اند، ظهور قوی دارد در اینکه از نظر آنان قاعده در همه موجودات جریان دارد. این لوازم عبارت‌اند از: اثبات موجودات متوسط بین دو حاشیه وجود (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۵۷-۲۵۸)، وجود عقل (ر. ک: شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۳۹۰) و عالم مثال (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳۵؛ میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۸۰)؛ وجود ارباب انواع و مثل افلاطونی (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۵)؛ خلق موجودات و عوالم چهارگانه به ترتیب اشرفیت (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۴۰-۳۴۱)؛ نظام احسن (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۱۰۵؛ سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۵۰)، وحدت اتصالی وجود (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۴۲)، اثبات فلکی که جامع نفسی کلی و جزئی است (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۲۵)، بقای نفوس ناطقه (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۱)، شرافت علت معلول شریف بر علت معلول خسیس (همان)، وجود سمع و بصر و قوه شامه برای افلاک و ستارگان و وجود بو در عالم افلاک (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲) و مانند اینها.

از سوی دیگر ادله مشهور قاعده در مورد صادر اول و واجب‌تعالی بیان شده است و مبتنی بر استحاله صدور کثیر از واجب‌تعالی و استحاله استدعای علتی اشرف از واجب‌تعالی است؛ چنان که میرداماد می‌نویسد:

واجب است که شریف‌تر از صادر اول متصور نباشد؛ زیرا اگر اشرف از صادر اول ممکن باشد یا اشرف در رتبه اخس صادر می‌شود یا در رتبه متأخر از اخس و یا اصلاً موجود نمی‌شود. پس اگر اشرف در رتبه اخس از واجب‌تعالی صادر شود لازم می‌آید که از واجب‌تعالی که از هر جهت بسیط است دو معلول در مرتبه واحد صادر شده باشد؛ و اگر اشرف در رتبه متأخر از اخس از واجب‌تعالی صادر شود به‌ناچار اخس که مقدم بر آن است جزئی از علت اشرف خواهد بود. پس لازم می‌آید که معلول مجردی اشرف از علت خود باشد که استحاله آن بدیهی است؛ و اگر اشرف درحالی که ممکن‌الوجود بالذات است، و تنها مصحح صدورش از واجب‌تعالی امکان ذاتی آن است اصلاً موجود نشود لازم می‌آید که عدم وجودش به خاطر عدم علتش باشد از این جهت که دارای

مرتبه‌ای از فضل و شرافت بوده که استدعای علتی کامل‌تر از علت موجود اخس داشته باشد. ولی علتِ اخس واجب‌تعالی است. پس لازم می‌آید که اشرف استدعای علتی کامل‌تر از واجب‌تعالی داشته باشد و این محال است.» با این وجود وی قبل از این استدلال، مدعا را به صورت عام مطرح کرده است (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۲-۳۷۳).

صدرالمآلهین نیز اگرچه مفاده قاعده را به صورت عام بیان کرده و نوشته است: «مفاد قاعده امکان اشرف آن است که واجب است ممکن اشرف در مراتب وجود مقدم بر ممکن اخس باشد و هنگامی که ممکن اخس موجود باشد ضرورتاً ممکن اشرف قبل از آن موجود است...» (صدرالمآلهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۴)؛ ولی استدلال را ناظر به واجب‌تعالی و صادر اول بیان کرده، می‌نویسد:

هنگامی که ممکن اخس از واجب‌تعالی صادر شده باشد واجب است که ممکن اشرف قبل از آن از او صادر شده باشد وگرنه یا با اخس صادر می‌شود که در این صورت لازم می‌آید که از واجب‌تعالی در مرتبه واحد از جهت دو شیء یعنی اشرف و اخس صادر شده باشد و این محال است (صدرالمآلهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۵-۲۴۶).

روشن است تنها چیزی که مفاد حقیقی قاعده، حدود و ثغور، مجرا و لوازم آن را مشخص می‌کند، دلایل قاعده است. به همین سبب به بررسی این دلایل می‌پردازیم.

۴. براهین قاعدهٔ امکان اشرف

چنان‌که گذشت دلایل مشهور قاعده مبتنی بر استحاله صدور کثیر از واجب‌تعالی، و کفایت امکان ذاتی ممکنات برای صدور از واجب است و به همین سبب بسیار شبیه به یکدیگرند از بین این دلایل ابتدا استدلال میرداماد را که خود او آن را بهترین و بلیغ‌ترین تقریر دانسته است (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۲-۳۷۳) طرح و بررسی می‌کنیم و سپس به بیان صدرالمآلهین می‌پردازیم.

۴-۱. استدلال میرداماد

صورت منطقی برهان او را می‌توان به صورت زیر ترتیب داد (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۲-۳۷۳):
مدعا: هر ممکنی که در عالم مجردات وجود داشته باشد، ممکنی که اشرف از او باشد قبل از آن بالفعل موجود است، به قابلیت رتبی و عقلی.

برهان: الف) موجودی اشرف از صادر اول ممکن و متصور نیست؛

ب) زیرا اگر اشرف از صادر اول امکان داشته باشد اشرف یا در مرتبه صادر اول (اخص) موجود می‌شود یا در مرتبه متأخر از صادر اول یا اصلاً موجود نمی‌شود؛

ج) اگر اشرف در مرتبه صادر اول موجود شود، مستلزم صدور کثیر از واحد حقیقی است و این محال است؛

د) اگر اشرف در مرتبه متأخر از صادر اول موجود شود لازم می‌آید که اخس، علت وجود اشرف باشد؛

ه) اگر اخس، علت وجود اشرف باشد لازم می‌آید که معلول مجرد و ابداعی، اشرف از علتش باشد و این محال و باطل است؛

و) اگر اشرف از صادر اول اصلاً موجود نشود لازم می‌آید که عدم وجودش به خاطر عدم فاعلش باشد؛ زیرا اشرف،

ممکن‌الوجود بالذات و مجرد است و تنها مصحح صدورش از مبدع فیاض (واجب‌تعالی) امکان ذاتی‌اش می‌باشد؛

ز) اگر عدم صدور اشرف از صادر اول، به خاطر عدم علتش باشد، لازم می‌آید که اشرف از صادر اول در مرتبه‌ای از شرافت باشد که فاعلی اشرف و اعلا‌ی از فاعل صادر اول یعنی اشرف از واجب‌تعالی استدعا کند (زیرا واجب‌تعالی موجود است و فاعلیتش تام است؛ ولی اشرف از صادر اول از او صادر نشده است)؛
ح) ولی تالی محال است (زیرا استدعای اشرف از واجب‌تعالی محال است)؛
ط) پس موجودی اشرف از صادر اول ممکن و متصور نیست.

۱-۱-۴. نقد و بررسی

اولاً مقدمه نخست صحیح نیست؛ زیرا تناقض درونی دارد. چون صادر اول در هر مرتبه از شرافت که باشد ممکن‌الوجود، معلول و متناهی است و شریف‌تر از هر موجود متناهی، در هر مرتبه از شرافت و قوت که باشد امکان ذاتی دارد و متصور است و تنها موجود نامتناهی است که شریف‌تر از او متصور نیست و امکان ذاتی ندارد. به همین دلیل است که در فلسفه دین خداوند سبحان را به موجودی که بزرگ‌تر از او قابل تصور نیست تعریف کرده‌اند. به عبارت دیگر مفهوم اشرف از صادر (معلول) اول مفهومی است که نه‌تنها مصداق ممکن و متصور دارد، بلکه مصداقش بی‌نهایت است؛ زیرا معلول هرچه باشد محدود است و تصور شریف‌تر از هر محدودی امکان دارد. پس شریف‌تر از هر معلولی امکان تصور دارد و فاصله محدود تا نامحدود بی‌نهایت است؛
ثانیاً مقدمه «و» پذیرفتنی نیست؛ زیرا دلیلش صحیح به نظر نمی‌رسد؛ یعنی محال است امکان ذاتی، تنها مصحح صدور ممکنات مجرد از واجب‌تعالی باشد؛ به سه دلیل:

نخست: واجب‌تعالی مختار و حکیم است و ممکن است عدم وقوع اشرف به خاطر عدم مصلحتش باشد؛ دوم: اگر تنها مصحح صدور ممکن، امکان ذاتی آن باشد تسلسل در سلسله علت‌های حقیقی صادر اول لازم می‌آید؛ زیرا در این صورت لازم است واجب‌تعالی قبل از صادر اول بی‌نهایت موجودی که اشرف از صادر اول هستند و در سلسله علت‌های حقیقی صادر اول قرار دارند خلق کند تا نوبت به صادر اول برسد؛ زیرا همان‌طور که گذشت، صادر اول در هر مرتبه از شرافت که باشد ممکن‌الوجود و متناهی است و اشرف از متناهی، بی‌نهایت مصداق متصور و ممکن دارد؛ زیرا فاصله متناهی با لا‌بتهایی بی‌نهایت است. براین اساس هر ممکن ذاتی را که واجب‌تعالی ایجاد کند، چون محدود است اشرف از او امکان دارد و اگر تنها مصحح صدور ممکن امکان ذاتی آن باشد صدور این اشرف، از واجب‌تعالی واجب است. به عبارت دیگر اساساً مفهوم شریف‌ترین موجود ممکن، مصداق متعینی ندارد که بخواهد متعلق خلق و جعل قرار گیرد؛ زیرا هر موجود ممکنی که به عنوان مصداق شریف‌ترین ممکن تصور شود تصور شریف‌تر از او امکان دارد؛ همان‌طور که بزرگ‌ترین عدد، مصداق متعینی ندارد و هر عدد بزرگی که تصور شود، تصور بزرگ‌تر از آن ممکن است؛

سوم: اگر تنها مصحح صدور ممکن، امکان ذاتی آن باشد، قاعده الواحد نقض خواهد شد؛ زیرا می‌توان موجودی ممکن به امکان ذاتی را در عرض صادر اول فرض کرد، و چون بنابر فرض امکان ذاتی‌اش برای صدورش از واجب‌تعالی کافی است، صدورش از واجب‌تعالی، واجب خواهد بود؛ درحالی‌که به اقتضای قاعده «الواحد» صدور

چنین موجودی از واجب‌تعالی محال وقوعی است. براین اساس مجردات علاوه بر امکان ذاتی‌شان باید امکان وقوعی هم داشته باشند تا قابلیتشان برای دریافت وجود تام باشد و صدورشان از مبدأ فیاض که طبق مبانی فیلسوفان فاعلیت‌ش تام است، واجب باشد؛ درحالی که آنچه در استدلال مفروض است، امکان ذاتی اشرف است نه امکان وقوعی؛ و امکان وقوعی اشرف قابل احراز نیست تا در صورتی که اصلاً از واجب‌تعالی صادر نشود، حکم شود به اینکه عدم صدورش به دلیل آن است که استدعای علتی اشرف از واجب‌تعالی داشته است؛

ثالثاً مقدمه «ج» در این استدلال متوقف بر صحت قاعده الواحد و جریان آن در واجب‌تعالی است. درحالی که طبق نظر نهایی صدرالمতألهین و برخی دیگر از محققان (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۹) قاعده الواحد در واجب‌تعالی جاری نیست؛ زیرا او با حفظ وحدت و بساطت، مستجمع جمیع صفات کمالیه است. پس امکان صدور کثیر در مرتبه واحد از او وجود دارد.

چنان که صدرالمতألهین از یک سو از قاعده‌ای سخن می‌گوید که ناقض قاعده الواحد است و با این عبارت از آن تعبیر کرده است: «فکل ما هو اشرف وجودا و اشد بساطة و اکثر روحانیة و ارتفاعا من المواد الجسمانیة، فانه اکثر جمعا للمعانی و الصفات، و اکثر افعالا و آثارا». مفاد این قاعده آن است که هر چه شیء بسیط‌تر باشد افعالش بیشتر است.

او از این قاعده برای اثبات سنخیت واجب‌تعالی با تمام مخلوقات و توجیه صدور بلاواسطه کثیر از واحد استفاده می‌کند و قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» را متفرع بر آن می‌داند (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۳۷۵، ص ۳۶۰؛ همو، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ ج ۶، ص ۱۴۸-۱۴۹).

وی در توضیح این قاعده نوشته است:

پس هر موجودی که وجودش اشرف و بساطتش شدیدتر و روحانیتش و ارتفاعش از مواد جسمانی بیشتر باشد بیشتر جامع معانی و صفات است و افعال و آثارش بیشتر است؛ به‌گونه‌ای که بسیط حقیقی که هیچ شائبه کثرت و نقصی در او نیست به خاطر تقدسش از مواد و قوای استعدادی و سایر جهات امکانی واجب است که ذاتش بذاته همه اشیا باشد و وجود فی‌نفسه‌اش مبدأ همه موجودات باشد؛ بلکه وجودش بعینه تمام وجودات و کمالات آنها و غایت آنها باشد؛ همان‌طور که مبدأ و منشأ آنهاست. چنان‌که ما دلیل بر این مطلب را در کتاب بزرگمان بیان کردیم. پس هر که به‌حق موفق شود به آن مراجعه کند «ألا إلی الله تصیر الأمور» (صدرالمتألهین، ۱۳۷۵، ص ۳۶۰؛ ر.ک: همو، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۴۱-۳۴۲).

در جای دیگر نیز نوشته است:

بلکه تحقیق همان‌طور که چندین مرتبه گذشت، آن است که وجود اصل در موجودیت است و وجود از جهت کمال و نقص و شدت و ضعف متفاوت است؛ و هر چه وجود کامل‌تر و قوی‌تر باشد بیشتر مصداق معانی و صفات کمالی و مبدأ آثار و افعال است. بلکه هر چه کامل‌تر و شریف‌تر باشد با وجود بیشتر بودن صفاتش بساطت بیشتری دارد؛ و هر چه ناقص‌تر و ضعیف‌تر باشد صفاتش کمتر است و به قبول کثرت و تضاد نزدیک‌تر است. به‌گونه‌ای که تغایر

معانی کثیر که در وجود قوی و شدید وجود دارد موجب تضاد این معانی در حق این وجود ضعیف می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۴۸-۱۴۹).

از سوی دیگر صدرالمتألهین واجب‌تعالی را فاعل قریب همه موجودات معرفی می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۳۷۲-۳۷۵)؛ درحالی که به اقتضای قاعده الواحد واجب‌تعالی تنها فاعل قریب صادر اول است. یکی از اندیشمندان معاصر نیز درباره قاعده الواحد نوشته است:

این قاعده مخصوص علت‌هایی است که تنها دارای یک سنخ از کمال باشند؛ اما اگر موجودی چندین نوع کمال وجودی یا همه کمالات وجودی را به صورت بسیط داشته باشد، یعنی وجود او در عین وحدت و بساطت کامل واجد کمالات مزبور باشد، چنین دلیلی درباره وی جاری نخواهد بود؛ بنابراین قاعده مزبور چیزی بیش از قاعده سنخیت بین علت هستی‌بخش و معلول آن را اثبات نمی‌کند و وحدت صادر اول را تنها بر اساس این قاعده نمی‌توان اثبات کرد (مصباح، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۹).

براساس آنچه گذشت هر استدلال دیگری برای قاعده امکان اشرف که مبتنی بر جریان قاعده الواحد در واجب‌تعالی باشد ناتمام خواهد بود؛

رابعاً این برهان اخص از مدعای عام در قاعده امکان اشرف است؛ زیرا تنها در مورد صادر اول و واجب‌تعالی اقامه شده است و خصوصیت مورد، در اثبات بطلان شقوق تالی در مقدمه «ب» مؤثر است؛ زیرا تنها واجب‌تعالی است که حقیقتاً واحد است و فیلسوفان به اقتضای قاعده الواحد صدور اشرف و اخس در یک مرتبه را از او محال می‌دانند، اما عقولی که در مرتبه بعد از صادر اول قرار دارند بسیط نیستند تا صدور کثیر از آنها محال باشد. بلکه اساساً اثبات چنین واسطه‌هایی در خلقت به دلیل توجیه چگونگی صدور کثیر از واحد و ارجاع آن به صدور کثیر از کثیر است و در شق سوم تالی، استحاله استدعای علتی اشرف، در صورتی که علت، واجب‌تعالی باشد ثابت است نه در موارد دیگر که علت، غیر واجب‌تعالی است؛ زیرا تنها واجب‌تعالی است که نامتناهی است و اشرف از آن متصور نیست و استدعای اشرف از آن محال است. به عبارت دیگر استدلال یادشده و شبیه به آن در صورت تمامیت می‌تواند جریان قاعده امکان اشرف را تنها در واجب‌تعالی و صادر اول اثبات کنند نه دیگر علت و معلول‌ها؛ آن هم تنها بنا بر نظر کسانی که قاعده الواحد را در واجب‌تعالی جاری می‌دانند. چنان که علامه طباطبائی نیز ذیل استدلال صدرالمتألهین به این مطلب اشاره کرده است (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۳۴۶، پانویس ۱)؛ اما عقولی که در مرتبه بعد از صادر اول قرار دارند بسیط نیستند تا صدور کثیر از آنها محال باشد. برای مثال فیلسوفان معتقدند عقل دوم و نفس فلک اول و جرم فلک اقصی که در کمال و نقص و شرافت و خست متفاوت‌اند در یک مرتبه از حیثیات متفاوت عقل اول صادر می‌شوند (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۷۹-۳۸۰). براین اساس اگر بحث از تقدم اشرف بر اخس در غیر از صادر اول باشد، استحاله دو شق از شقوق تالی در استدلال مذکور یعنی استحاله صدور اشرف به همراه اخس و استحاله استدعای علتی اشرف از علت اخس، پذیرفتنی نیست؛ زیرا علت، نه بسیط و واحد حقیقی است و نه نامتناهی.

۴-۲. برهان شیخ اشراق به تقریر صدر المتألهین

صدر المتألهین نیز به گفته خود استدلالی را از کتب شیخ اشراق یادآور شده است که صورت منطقی آن را می‌توان به صورت زیر تقریر کرد (صدر المتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۵-۲۴۶).

الف) اگر اشرف قبل از اخس موجود نشده باشد یا با اخس از واجب صادر می‌شود یا بعد از اخس و به واسطه اخس از واجب صادر می‌شود یا اصلاً از واجب صادر نمی‌شود؛

ب) اما هر سه شق تالی محال است؛ زیرا:

ج) شق نخست مستلزم صدور کثیر (اشرف و اخس) از واجب‌تعالی در مرتبه واحد و از جهت واحد است و این محال است (زیرا مخالف اقتضای قاعده «الواحد» است)؛

د) شق دوم یعنی اینکه اشرف بعد از اخس و به واسطه اخس از علت صادر شود، مستلزم آن است که معلول از علت، قوی‌تر باشد؛

ه) شق سوم یعنی عدم صدور اشرف، مستلزم آن است که اشرف برای موجود شدن استدعای علتی برتر از واجب‌تعالی داشته باشد؛ زیرا از آنجاکه اشرف ممکن بالذات است و امکانش برای وجوب صدورش از واجب‌تعالی کافی است، عدم صدورش دلیل بر آن است که از وجودش محالی لازم می‌آید؛ ولی ممکن نیست محالی که از وجودش لازم می‌آید به جهت ذاتش یا ذات موجودش باشد؛ زیرا در غیر این صورت اشرف ذاتاً ممکن نخواهد بود و این خلاف فرض است، بلکه اگر محالی از وجودش لازم آید، به سبب اسباب خارج از ذات موجودش می‌باشد. پس اگر با وجود اینکه اشرف ذاتاً ممکن است صدورش از واجب‌تعالی و معلولات واجب‌تعالی محال باشد، عدم صدورش دلالت می‌کند که اشرف برای موجود شدن استدعای علتی اشرف از علت اخس (صادر اول) داشته است؛

و) علت اخس (صادر اول) واجب‌تعالی است؛

ز) پس عدم صدور اشرف دلالت می‌کند که اشرف استدعای علتی اشرف از واجب‌تعالی داشته است؛

ح) ولی تالی محال است؛ زیرا واجب‌الوجود لایتناهی و فوق لایتناهی است؛

ط) پس محال است اشرف مفروض اصلاً از واجب‌تعالی صادر نشود.

۴-۲-۱. نقد و بررسی

اولاً مقدمه «ج» در این استدلال صحیح نیست؛ زیرا همان‌طور که در بررسی استدلال سابق گذشت، طبق نظر نهایی صدر المتألهین و برخی دیگر از اندیشمندان معاصر (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۹) قاعده «الواحد» در واجب‌تعالی جاری نیست؛ ثانیاً مقدمه «ه» پذیرفتنی نیست؛ زیرا همان‌طور که در بررسی استدلال سابق گذشت، دلیل آن صحیح نیست؛ یعنی امکان ذاتی مجردات برای صدورشان از واجب‌تعالی کافی نیست.

دیگر استدلال‌ات مشابه به دو استدلال مذکور نیز که بر قاعده الواحد و کفایت امکان ذاتی ممکن برای وجوب صدور از واجب‌تعالی مبتنی‌اند، کم‌وبیش با مشکلاتی که یادآور شدیم روبه‌رو هستند و از طرح آنها خودداری می‌کنیم و استدلال دیگری را که با استدلال‌ات یادشده تفاوت ماهوی دارد مطرح می‌کنیم.

۳-۲-۴. استدلال سوم

علامه طباطبائی در حاشیه‌ی *اسفار ذیل* دلیلی که *صدرالمآلهین* از *شیخ اشراق* نقل کرده دلیل دیگری را که بر تشکیک و رابط بودن معلول نسبت به علت مبتنی است، بر این قاعده اقامه می‌کند (صدرالمآلهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۳، تعلیقه ۳). این استدلال ضمن اختلاف ماهوی نسبت به دو استدلال سابق و مشابه آنها از ویژگی‌هایی زیر برخوردار است:

۱. درصد اثبات ضرورت وجود اشرف قبل از اخس به صورت عام است، نه تنها در مورد صادر اول؛

۲. مبتنی بر قاعده «لواحد» نیست.

صورت منطقی این استدلال از این قرار است:

(الف) وجود حقیقتی مشکک و ذومراتب است؛

(ب) مراتب وجود بیشتر از دو مرتبه است؛ زیرا وجود یا واجب است یا ممکن و در ممکنات علیت و معلولیت واقع است و بنا بر اصالت وجود، مجعول علت، وجود است. پس دست‌کم دو مرتبه از مراتب وجود ممکن، موجود است و با مرتبه واجب مجموعاً سه مرتبه خواهند بود؛

(ج) این مراتب وجود برخی اشرف و برخی اخس هستند؛

(د) در این مراتب، مرتبه اشرف علت و مرتبه اخس معلول است؛

(ه) وجود معلول نسبت به علت وجود رابط است و هیچ‌گونه استقلال و وجودی از خود ندارد؛

(و) پس هر اخسی نسبت به اشرف رابط و متقوم به آن خواهد بود؛

(ز) پس اگر فرض کنیم این سلسله وجود سه مرتبه دارد مرتبه پایین و مرتبه متوسط نسبت به مرتبه بالاتر از خود رابط‌اند؛

(ح) اگر مرتبه اخس محقق شود و مرتبه اشرف قبل از آن محقق نشود، حال چه همراه اخس، و چه بعد از آن محقق شود و چه اصلاً محقق نشود در هر صورت لازم می‌آید که موجود رابط و متقوم به غیر بدون مرتب‌الیه و بدون مقوم تحقق یافته باشد؛ یعنی چیزی که رابط فرض شده بود رابط نباشد و این خلاف فرض و محال است.

۱-۳-۴. نقد و بررسی

اولاً به نظر می‌رسد ملازمه در مقدمه «ح» باطل است؛ زیرا اگر اشرف محقق نشود لازم می‌آید که اخس بدون واسطه، معلول بالاترین مرتبه باشد؛ یعنی در این صورت باز اخس رابط خواهد بود. بنابراین لازم نمی‌آید که چیزی را که رابط فرض کرده بودیم رابط نباشد. اگر گفته شود لازم می‌آید که آنچه ذاتش ربط به اشرف خاصی فرض شده بود، ذاتش ربط به آن اشرف خاص نباشد و این خلاف فرض است. پاسخ آن است که در این صورت استدلال مصادره به مطلوب خواهد بود؛ زیرا برای اثبات وجود اشرف قبل از اخس وجود آن قبل از اخس فرض گرفته شده است؛

ثانیاً این استدلال بر فرض صحت، اثبات می‌کند ممکنات موجود به ترتیب اشرفیت خلق شده‌اند، ولی نمی‌تواند اثبات کند که هر اشرف مفروضی ضرورتاً باید قبل از اخس موجود شده باشد؛ چون ممکن است اشرف مفروض امکان وقوع نداشته باشد؛ زیرا چنان که گذشت، امکان ذاتی مجردات برای وجوب صدورشان از واجب‌تعالی کافی نیست، بلکه باید امکان وقوعی نیز داشته باشند.

۵. قاعده «امکان اشرف» در چالش تسلسل

صدرالمتألهین پس از اقامه برهان بر قاعده و پاسخ به برخی اشکالات، خود درباره آن اشکالی را مطرح می‌کند و می‌گوید این اشکال را به هر یک از فضایی هم‌دوره‌ام عرضه کردم، قادر به پاسخ آن نبود تا اینکه خداوند عنایتی فرمود و پاسخ آن را یافتیم. وی در بیان اشکال یادشده می‌گوید:

تشکیک مستلزم آن است که بین هر دو عقلی که در سلسله علی - معلولی قرار دارند همچنین بین واجب‌تعالی و معلول اول افراد بی‌نهایتی از وجود یافت شود؛ زیرا هر مرتبه‌ای از شدت وجود که فرض شود بین آن و بین شدیدتر از آن، مرتبه‌ای بلکه مراتب بی‌شماری قابل تصور خواهد بود که شدیدتر از مرتبه مفروض و ضعیف‌تر از مافوق آن خواهند بود. پس قاعده امکان اشرف در آن مرتبه مفروض جاری خواهد بود و به وجوب تحقق آن مرتبه متصور حکم می‌کند. همچنین باز قاعده جاری خواهد بود و حکم می‌کند به وجود مرتبه‌ای بین آن مرتبه متصور متحقق و بین هر کدام از دو طرف و همین‌طور تا بی‌نهایت. پس بین هر عقلی و عقل دیگر وجود عقول غیرمتمنهای و مجتمع در وجود لازم می‌آید که ترتب ذاتی بر یکدیگر دارند، و این تسلسل علاوه بر آنکه شرایط تسلسل محال را داراست نامحسوری است محصور بین حاصرین؛ بلکه سلسله‌های غیرمتمنهای متعددی محصور بین حاصرین در عقول طولی و عرضی لازم می‌آید (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ ق، ج ۷، ص ۲۵۴).

براساس این اشکال آشکار می‌شود هر استدلالی که برای این قاعده اقامه شود و مبتنی بر تعاریف وجودی علت و معلول باشد تام نیست؛ حتی اگر نتوان مغالطه آن را کشف کرد؛ زیرا این اشکال بیانگر آن است که مفاد قاعده مستلزم تسلسل محال است و مستلزم محال محال است.

پاسخ صدرالمتألهین به اشکال مذکور

صدرالمتألهین در پاسخ به این اشکال، از نظریه وحدت شخصی وجود، اتحاد وجودی علت و معلول، اینکه ممکنات شئون وجود واجب‌تعالی هستند و نیز تشبیه مسئله مورد بحث به مسئله بساطت نفس و قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی» کمک می‌گیرد:

نفس با اینکه بسیط است بذاته هم معقولات را تعقل می‌کند هم متخیلات را تخیل می‌کند و هم محسوسات را احساس می‌کند و آن‌گونه نیست که معقولات را بذاته تعقل کند و متخیلات و محسوسات را با آلات و قوای مدرکه. بنابراین نفس با وجود وحدت و بساطت دارای درجاتی از حد عقل تا حد طبیعت و حس است. پس مقامی در عالم عقل دارد و مقامی در عالم مثال و مقامی در عالم طبیعت؛ و هر کدام از این مقامات سه‌گانه نیز خود دارای درجات و مراتبی از جهت قوت و ضعف و کمال و نقص هستند. مثلاً قوه بصر از قوه سمع قوی‌تر است. همچنین خیالی از خیال دیگر و تعقلی از تعقل دیگر قوی‌تر است. پس اگر نفس با وجود بساطت و وحدتش مقامات

بلندمرتبه زیادی دارد، عقول در برخورداری از چنین حالتی اولویت دارند و با وجود بساطت و وحدت جمعی، واجد مراتب نامتناهی‌اند؛ بلکه حق آن است که همه عقول طولی و عرضی از مراتب وجود واجب‌تعالی و از شئون وجودی او هستند؛ زیرا واجب‌تعالی رفیع‌الدرجات و ذوالعرش است.

اما تعدد عقول از تعدد آثار آنها مانند افلاک و انواع بسیط و مرکب استفاده شده است؛ ولی این ضروری به وحدت عقول در وجود نمی‌زند؛ زیرا تعدد آثار مستلزم کثرت جهات و حیثیات به اعتبار شدت و ضعف و بلندی مرتبه و پستی آن و کمال و نقص است. پس با جهت اشرف، طبایع اشرف و با جهت اخس، طبایع اخس را صادر می‌کند و با جهت اعلا، طبقات اعلا، اجرام افلاک را صادر می‌کند؛ مانند فلک اعلی و آنچه به دنبال آن است و با جهت ادنی طبقات اسفل از اجرام افلاک را صادر می‌کند؛ مانند زمین سفلی را و آنچه به دنبال آن است (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۵۵-۲۵۷).

پاسخی که از این سخنان استفاده می‌شود آن است که در صورتی از جریان قاعده «امکان اشرف» تالی فاسد مذکور لازم می‌آید که عقول همچنین واجب‌تعالی و عقول در وجود متعدد باشند؛ درحالی که چنین نیست و عقول از مراتب یک وجود واحد شخصی یعنی وجود واجب‌تعالی هستند و تسلسل در مراتب یک وجود واحد شخصی نه شرایط تسلسل محال را دارد و نه مستلزم وجود بی‌نهایت موجود بالفعل متکثر است که محصور بین حاصرین باشند. به عبارت دیگر، قاعده «امکان اشرف» ثابت می‌کند که هر درجه‌ای از وجود که اشرف باشد باید یافت شود، ولی اثبات نمی‌کند که این درجات باید تعدد وجودی داشته باشند؛ زیرا ممکن است همه این درجات در وجود یک عقل کلی جمع باشند. پس آنچه محذور دارد، یعنی تعدد و تکثر وجودی اخس و اشرف، از قاعده «امکان اشرف» لازم نمی‌آید و آنچه از این قاعده لازم می‌آید محذور ندارد.

از عبارت صدرالمتألهین استظهار می‌شود که در پاسخ خود می‌کوشد به دو اشکال مقدر پاسخ دهد: اشکال مقدر نخست آن است که همه فیلسوفان بر تعدد و تکثر عقول که از تعدد آثار آنها استفاده می‌شود اتفاق نظر دارند. پاسخ صدرالمتألهین آن است که تعدد آثار نشانه کثرت شئون و مراتب وجود جمعی یک فاعل بسیط است، نه تعدد وجودی فواعل آثار؛ و دلیل او بر این مطلب آن است که وجود واحد جمعی نفس را که مراتب و در نتیجه آثار متعدد دارد، به علم حضوری مشاهده کرده و سپس محتوای مشاهده خود را با قیاس اولویت به عقول بلکه به وجود واجب‌تعالی سرایت داده است.

اشکال مقدر دیگر آن است این عقول جزء عالم‌اند و قهراً باید حادث باشند؛ ولی طبق بیان مذکور آنها از شئون الهی‌اند و این مستلزم قدم و ابدیت آنهاست. صدرالمتألهین در پاسخ به این اشکال می‌گوید:

این موجودات دو جهت دارند: از آن جهت که از لوازم ذات واجب‌تعالی و شئون الهی‌اند و وجه‌الله نامیده می‌شوند جزء عالم نیستند و قدیم و ابدی‌اند؛ و از آن جهت که به نحو تدریج و تجدد به علت خود منسوب‌اند، جزء عالم و حادث و قابل تغییر و هلاکت‌اند؛ زیرا علت از آن جهت که علت است در وجود با معلول معیت دارد، پس به‌ناچار معلول با تجدد و تغییر علت متجدد و متغیر می‌شود؛ ولی کیفیت این تجدد از جانب علتی که ذاتش ثابت است و نحوه ارتباط متغیر به ثابت از آن مسائلی است که ادراکش برای بیشتر ناظرین سخت و برای صاحبان بصیرت آسان است (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۵۶-۲۵۷).

وی در فصل نخست از رساله حشر خود در مقام اثبات حشر عقول مجرد و فناء آنها در ذات مقدس الهی و بقایشان به بقای الهی نیز به اشکال مذکور و پاسخ آن اشاره کرده و نوشته است:

قاعده امکان اشرف: مقتضی آن است که بین نورالانوار و بین آنچه نور اقرب فرض شد اتصال معنوی برقرار باشد و همچنین بین نورالانوار و بین انوار عقلی که در شدت و ضعف متفاوت هستند؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید بین هر دو مرتبه، انوار مترتب و مجتمع غیرمتناهی وجود داشته باشد، درحالی که محصور بین حاصرین هستند و این محال است؛ و تنها راه رهایی از این اشکال آن است که این مراتب انوار را از شئون و مراتب نزول حق تعالی در این مقامات بدانیم نه بر وجه مابینت و انفصال تا محال مذکور لازم آید. بنابراین تمام آنها به وجود واحد موجودند و به حیات واحد حی‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۰۲ق، ص ۳۴۲-۳۴۴).

۱-۵. نقد و بررسی

اگرچه صدرالمتألهین با تمسک به وحدت شخصی وجود قاعده «امکان اشرف» را از معضلی بزرگ رهایی می‌بخشد و از این جهت راه را برای آن هموار می‌سازد، ولی دلیل جدیدی مبتنی بر وحدت شخصی وجود و دیگر مبانی حکمت متعالیه برای قاعده اقامه نکرده است و با بررسی انجام‌شده آشکار شد که دلایل موجود تمام نیستند و برخی از آنها بر فرض تمامیت تنها در واجب‌تعالی و صادر اول جاری‌اند؛ درحالی که مدعی فیلسوفان از قاعده عام است و لوازمی نیز که بر قاعده برشمرده‌اند لوازم مفاد عام آن است. براین اساس حتی اگر پاسخ صدرالمتألهین به مشکل تسلسل پذیرفته شود، مدعی عام فیلسوفان از این قاعده و لوازمی که برای این مدعی عام برشمرده‌اند به خاطر فقدان دلیل تام پذیرفتنی نیست.

نتیجه‌گیری

اگر همان‌طور که برخی اندیشمندان معتقدند، فارق بین فلسفه و عرفان نظری را اعتقاد به مغایرت وجودی علت و معلول در فلسفه و اتحاد وجودی آن دو در عرفان نظری بدانیم (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۶)، حق آن است که اشکال منقول از صدرالمتألهین به مفاد قاعده «امکان اشرف»، پاسخ صحیحی بر طبق مبانی فلسفی ندارد؛ چنان که خود او نیز برای پاسخ به آن چاره‌ای جز این نیافته است که به وحدت شخصی وجود که مستلزم عدم تغایر وجودی بین علت و معلول است تمسک کند. حتی اگر راه‌حل صدرالمتألهین برای رهایی از مشکل تسلسل را بپذیریم و مفاد قاعده «امکان اشرف» را مستلزم محالی ندانیم، با توجه به انتقاداتی که به دلایل آن وارد شد، قاعده‌ای بی‌دلیل و اثبات‌نشده خواهد بود. علاوه بر این دلایل مشهور این قاعده به فرض تمامیت جریان این قاعده را تنها در واجب‌تعالی و صادر اول به اثبات می‌رساند. براین اساس ضرورت وجود اشرف قبل از اخس در دیگر مراتب وجود به اثبات نمی‌رسد؛ و بدین ترتیب لوازم فراوانی که بر این قاعده شمرده‌اند و مبتنی بر جریان قاعده در همه مراتب وجود است نیز بی‌دلیل خواهد بود.

ابتنای دلایل این قاعده بر مبانی فلسفی و دوگانگی وجودی علت و معلول و بیان مفاد قاعده و رهایی آن از اشکال تسلسل طبق مبانی عرفانی و وحدت شخصی وجود مشکل دیگری است که این قاعده از آن رنج می‌برد. به عبارت دیگر مفاد این قاعده در فضایی که برای آن اقامه استدلال شده، با مشکل تسلسل روبه‌روست و در فضایی که مشکل تسلسل از آن رفع می‌شود دلیلی برایش اقامه نشده است.

منابع.....

- سبزواری، ملاحادی، ۱۳۸۳، *اسرار الحکم*، تصحیح کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی.
- _____، ۱۳۶۹، *شرح المنظومه*، قم، ناب.
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۵، *مجموعه مصنفات*، چ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____، ۱۳۷۹، *هیاكل النور*، تهران، نقطه.
- شهرزوری، شمس‌الدین، ۱۳۷۲، *شرح حکمة الانسراق*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____، ۱۳۸۳، *رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقایق الربانية*، تحقیق و تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالمتألهین، ۱۳۰۲ق، *مجموعه الرسائل التسعة*، بی‌جا، بی‌نا.
- _____، ۱۳۵۴، *المبدأ والمعاد*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- _____، ۱۳۷۵، *مجموعه رسائل فلسفی*، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت.
- _____، ۱۴۱۰ق، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، *نهایة الحکمة*، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۶، *آموزش فلسفه*، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- میرداماد، محمداقار، ۱۳۷۴، *قبسات*، تهران، دانشگاه تهران.